

# قیمت مرد به قدر هنر است

علی اکبر قاسمی گل افشانی

دبیر ادبیات فارسی و هنر سوادکوه (مازندران)



## اشاره

قلندران حقیقت به  
نییم جو نخزند قبابی  
اطلس آن کس که از  
هنر عاری است  
(حافظ)

میان گروه فراوان هنرمندانی که داریم چند درصدشان رفتار و کردار و منش استاد داریوش ارجمند و استاد جمشید مشایخی را دارند؟  
پشت هنر آن روز شکسته است درست کاین بی هنران  
پشت به بالش دادند  
(نقل در جوینی، ۱۳۸۷: ۱۷۹)

پیشنهاد می شود همکاران گران قدر در درس هنر اندکی درباره عالم هنر صحبت کنند؛ از قداست و پاکی ذات هنر و هنرمند حقیقی سخن بگویند؛ از تعهد و وظیفه انسانی هنرمند در قبال جامعه و انسان ها و اخلاق عمومی بگویند؛ از شرایط موجود و کنونی هنرمندان بگویند و به نوعی آسیب شناسی کنند تا دانش آموزان آگاه شوند و ماهیت هنر راستین و هنرمند حقیقی را بفهمند و درک کنند.

ما سعی داریم در این فرصت اندک گشت و گذاری به گستره ادب فارسی داشته باشیم تا نظر شاعران و نویسندگان پارسی را درباره هنر بدانیم. نخست به چند فرهنگ لغت مراجعه می کنیم تا ببینیم واژه هنر از گذشته تا امروز چه معانی ای داشته است.

زنده یاد دکتر محمد معین در پانوشت برهان قاطع درباره هنر چنین نوشته اند: «به ضم اول و فتح دوم، اوستا - hunara - عظمت، استعداد، قابلیت، هندی باستان - sunara - سانسکریت sundara (زیبا، قشنگ)، پهلوی hunar؛ صنعت، معرفت امری توأم با ظرافت و ریزه کاری».

در لغت نامه دهخدا نیز ذیل کلمه هنر این معانی آمده است: «کیاست، فراست، زیرکی؛ این کلمه در واقع به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را دربردارد و نمود آن صاحب هنر را برتر از دیگران می نماید؛ خطر، اهمیت؛ قابلیت، لیاقت، توانایی فوق العاده جسمی یا روحی؛ صنعت، حرفه، شغل، پیشه و کسب؛ خاصیت» (دهخدا، «هنر»).

این سال ها بیشتر دانش آموزان و دانشجویان این آرمان و آرزو را در دل می پروراند که وارد عالم هنر و بازیگری شوند. پول و ثروت و شهرت دنیای هنر و بازیگری چنان آن ها را وسوسه کرده است که با هر قیمتی می خواهند به این دنیای خوش نقش و نگار وارد شوند. اگر از سی دانش آموز یک کلاس بپرسید چند نفرتان دوست دارید زنده یاد استاد محمد معین و جاوید نام پروفیسور محمود حسابی و پروفیسور مجید سمیعی شوید، شاید پنج شش دست را بالا ببینید. حال اگر بپرسید چند نفرتان دوست دارید فلان بازیگر سینما و تلویزیون شوید، مطمئن باشید این دفعه تعداد دست های بسیار بیشتری از نوبت قبل بر بالا می بینید.

مفهوم هنر مفهومی متعالی و مقدس است. هنر با فضیلت، پیوند و خویشی دارد. در گذشته هنر در معنی فضیلت بود و به صاحب فضیلت، هنرمند می گفتند. اگر نیک بنگریم، هنرمند بدون فضیلت هنرمند نیست و هنرمند صاحب فضیلت، هنرمندی است که ایمان به خدا و انسان دوستی و پاکی و اخلاص و عشق و مهربانی و صفا و صمیمیت در نهاد او شعله ور است و خود را در میانه نمی بیند. متأسفانه امروز ناهنجاری، بی ادبی، عریانی، غرور و فساد اخلاقی ویژگی های برجسته بسیاری از هنرمندان شده است. این گروه، هنر را به چشمان رنگی، زلف افشانی و ... تعریف کرده و عرض و آبروی هنر را بر باد داده و پشت آن را شکسته اند. اگر با معیار گذشته به سوی به اصطلاح هنرمندان امروز برویم، به چند درصد هنرمند صاحب فضیلت برمی خوریم؟ در

نفس هنر را در هر معنا و مفهومی که بگیریم در نگاه نیاکان ما مقدس بود و ستودنی؛ ارزش به حساب می‌آمد و همه را به آموختن و فراگرفتن آن سفارش می‌کردند. امروز بر هنرمندان ما واجب است همچون گذشتگان به ارزش والای هنر پی ببرند و دامان پاک آن را به ناپاکی‌ها آلوده نسازند.

عنصرالمعالی کیکاووس در باب ششم «قابوس‌نامه» در نصیحت به فرزندش، گیلان‌شاه، می‌گوید:

«بدان ای پسر، که مردم بی‌هنر دائم بی‌سود بود چون مگیلان که تن دارد و سایه ندارد، نه خود را سود کند و نه غیر را ... و بدان نام که مادر و پدر نهد هم‌داستان مباش که آن نام نشانی باشد؛ نام آن باشد که تو به هنر بر خویشتن نهی تا از نام جعفر و زید و عمرو و عثمان و علی به استاد و فاضل و حکیم اوفتی ...» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۲۷).

سعدی در باب اول «گلستان» دربارهٔ فضیلت هنر می‌گوید: «خرمندان گفته‌اند توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال» (سعدی، ۱۳۷۶: ۳۱).

او در باب هفتم «گلستان» هم می‌گوید:

«حکیمی پسران را پند همی‌داد که جانان پدر، هنر آموزد که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطر است، یا دزد به یک‌بار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد اما هنر چشمهٔ زاینده است و دولت پاینده و گر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است. هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی‌هنر لقمه چیند و سختی بیند» (همان: ۱۵۰).

و نیز در باب ششم «بوستان» آورده است که خرمندان در پی پروراندن هنر هستند و انسان‌های تن‌پرور راهی به هنر ندارند:

خرمدمد مردم هنرپرورند که تن پروران از هنر لاغرند (همان: ۳۵۳)

جامی در «بهارستان» می‌گوید:

قیمت مرد نه از سیم و زر است قیمت مرد به قدر هنر است

ای بسا بنده که از کسب هنر قدرش از خواجه بسی بیشتر است

وی بسا خواجه که از بی‌هنری در ره بندهٔ خود پی سپر است

(جامی، ۱۳۷۴: ۵۴)

ادیب‌الممالک فراهانی می‌گوید:

کمال مرد به فضل است و مردمی و هنر به‌ویژه آنکه مر او را بود نژاد و گهر

برو هنر طلب ای خواجه کز پدر مادرت درون گور نپرسد نکیر یا منکر

بزرگ‌مرد کسی را شمر که توأم داشت نژاد و اصل و

گهر با کمال و فضل و هنر  
خوشا کمال و هنر، خرما خردمندی که شاخسار  
وجودش ز دانش آرد بر

هنر به نزد خردمند بس خطیر آید چنان‌که در نظر مرد  
جوهری، جوهر

کسان بمیرند اما هنر نمیردشان یکی به قصه به  
گذشتگان پیش نگر

هنر بیاید تحصیل کرد مردان را و گر نداشت هنر، نام  
او به نیک میر

(ادیب‌الممالک، ۱۳۷۸: ۲۶۶)

در دیوان پروین اعتصامی نیز در فضیلت هنر شعرهای فراوانی وجود دارد که ما در اینجا برای نمونه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست وان مس که گشت  
همسر این کیمیا طلاست

فرخنده طایری که بدین بال‌وپر پرد همدوش مرغ  
دولت و هم‌عرصهٔ هماغس

جان را بلند دار که این است برتری پستی نه از زمین و  
بلندی نه از سماست

آن را که دیبۀ هنر و علم در بر است فرش سرای او چه  
غم آر زانکه بوریاست

(اعتصامی، ۱۳۸۵: ۸۴)

و:

مگذار که میرد ز ناشتایی جان را هنر و علم همچو  
نان است

(همان: ۸۸)

و:

به هنر کوش که دیبای هنر هیچ بافنده به بازار نداشت  
(همان: ۹۱)

و:

زیب باید سر و تن از ادب و دانش زنده گردد دل‌وجان  
از هنر و عرفان

(همان: ۱۱۶)

### نتیجه‌گیری

با جست‌وجو در همین چند اثر از متون ادب فارسی گذشته، متوجه شدیم که پیشینیان و نیاکان ما به دیدهٔ احترام به هنر می‌نگریستند و از هنر در کنار مفاهیم متعالی نظیر عقل و خرد و دانش و فضل و مردمی یاد می‌کردند. هنرآموزی ارزش به حساب می‌آمد و همه را به آن ترغیب می‌کردند. درست است که امروز معنا و مفهوم هنر نسبت به معنا و مفهوم آن در گذشته تغییر کرده اما بر هنرمندان و همهٔ کسانی که در آینده قصد دارند به این وادی گام بگذارند واجب است قداست و پاکی و منزلت این نام را حفظ کنند تا نام آن‌ها در دفتر هنرمندان راستین این مرزوبوم جاوید ماند.

### منابع

- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق. (۱۳۷۸). دیوان. تهران: فردوس.  
اعتصامی، پروین. (۱۳۸۵). دیوان. تبریز: آیدین.  
امین پور، قیصر. (۱۳۸۶). دستور زبان عشق. تهران: مروارید.  
جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۴). بهارستان (تصحیح اسماعیل حاکمی). تهران: اطلاعات.  
جوینی، عطاملک. (۱۳۸۷). تاریخ جهانگشا (به اهتمام احمد خاتمی). تهران: علم.  
حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۱). دیوان (به کوشش خلیل خطیب رهبر). تهران: صفی‌علی‌شاه.  
خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). برهان. قاطع (به اهتمام محمد معین). تهران: امیرکبیر.  
دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۵). لغت‌نامه. تهران: موسسه دهخدا، دانشگاه تهران.  
سعدی، مصلح. (۱۳۷۶). کلیات (تصحیح محمدعلی فروغی). تهران: ققنوس.  
عنصرالمعالی، کیکاووس. (۱۳۷۳). قابوس‌نامه (تصحیح غلامحسین یوسفی). تهران: علمی و فرهنگی.